کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

خطی

۱۶۹۰۶

۱۶۹۰۹
۲۰۸۰۷۴

...ب مشکلات قرآن

...م الله الرحمن الرحیم نستعین

...حل لنا المشکلات عقایده واعطینا
...ا القاهرات الباهرات ومنها القرآ
...م المعجزات اللهم صل علی محمد واله هم
...بل سبب وجود العالم وشفیع العرصات
...تهم امه حیدرة وزوجة خیر المؤمنین
...یما المقتول بکربلاء الذی حسن علی
...ن واهل وعیاله وعشیرته من ماء اله
...وصیل ابن الشهید ابن الشهید الی عبد
...وحی وروح العالمین فداه اما بعد
...ب فعال ظالین علی اکبر ابن محمد
...قه ... ست از مشکلات قرآن کرچون
...باج امتی نظر بکنند وابن کمتر بن دابدعا
...ینه وهذا اوان ان نشرع فی المقصود
...لله المعبود لیس ... در سورهٔ بقره

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب: مشکلات القرآن
مؤلف: علی اکبر بن محمد طاهر
مترجم
شمارهٔ قفسه: ۱۶۹۰۹
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب: ۲۰۸۰۷۴

۱۶۹۰۹
۲۰۸۰۷۴

کتاب مشکلات قرآن

وبه نستعین بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی حل لنا المشکلات عقایده واعطینا
بیّناً مع المعجزات القاهرات الباهرات ومنها القرآ
ن وهو لنا اعظم المعجزات اللهم صل علی محمد وآله هم
کوکب السموات بل سبب وجود العالم وشفیع العرصات
سیما التی سیّد امه حیدرة وزوجة خیر المؤمنین
والمؤمنات لاسیما المقتول بکربلاء والذی جسده علی
لتراب موضوع واهل وعیاله وعترته من ماء اله
لفرات ممنوع الوصیل ابن الشهید ابی الشهید ابی عبد
الله الحسین روحی وروح العالمین فداه اما بعد
پس میگوید تراب نعال طالبین علی اکبر ابن محمد
طاهر که این ورقه چند سخن از مشکلات قرآن که چون

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب: مشکلات القرآن
مؤلف: علی اکبر بن محمد طاهر
مترجم
شمارهٔ قفسه: ۱۶۹۰۹
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب: ۲۰۸۰۷۴

۱۶۹۰۹
۲۰۸۰۷۴
کتاب مشکلات قرآن
وبه نستعین بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی حل لنا المشکلات عقایده واعطینا
بیّناً مع المعجزات القاهرات الباهرات ومنها القرآ
ن وهو لنا اعظم المعجزات اللهم صل علی محمد وآله هم
کوکب السموات بل سبب وجود العالم وشفیع العرصات
سیما التی سیّد امه حیدرة وزوجة خیر المؤمنین
والمؤمنات لاسیما المقتول بکربلاء والذی جسده علی
لتراب موضوع واهل وعیاله وعترته من ماء اله
لفرات ممنوع الوصیل ابن الشهید ابی الشهید ابی عبد
الله الحسین روحی وروح العالمین فداه اما بعد
پس میگوید تراب نعال طالبین علی اکبر ابن محمد
طاهر که این ورقه چند سخن از مشکلات قرآن که چون
طلاب واحتیاج افتد نظر کنند وامین کمترین را بدعا
خیر یاد نمایند وهذا اوان ان نشرع فی المقصود
بعونک یا الله المعبود پس میگوید در سوره بقره

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب: مشکلات القرآن
مؤلف: علی اکبر بن محمد طاهر
مترجم
شمارهٔ قفسه: ۱۶۹۰۹
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب: ۲۰۸۰۷۴

چند کلمه ست اوّل فانفجرت منه اثنتا
عشرة بسکون سین دوّیم وللسکنة وباؤ بالا
شباع سیّم کما یشّقّق بتشدید شین وتشدید
قاف اوّل زیرا که صیغه مفرد مغایب مذکّرا
ست از تفعّل ماضی اشّقّق بالتشدیدین
نحو اطّهّر یطّهّر در اصل تشقّق یتشقّق بود فاعل فعل
باب افتعال شین واقع شد تا را قلب بشین کردیم
وشین را در شین ادغام کردیم ابتدا بساکن
همزهٔ وصل مکسوره در اول در دیم اشّقّق شد چهارم
قل اتّخذتم اتّخذتم باثبات همزه زیرا که همزه اسم
استفهامست وهمزهٔ استفهام همزهٔ قطع ست
بدانکه همزه بر دو قسم ست اوّل همزهٔ قطع ست
وهو ثابت فی الکلام وهمزهٔ متکلّم وحده فی کل باب
همزهٔ قطع ست وهمزهٔ باب الافعال همزهٔ قطع ست
دوّیم همزهٔ وصل ست سقط فی الکلام
اتّخذتم صیغه جمع مخاطب مذکّر ست از فعل ماضی از
از باب

از باب افتعال ماخوذ از اخذ است چون نقلش
کردیم بنا افتعال قاعدهٔ باب افتعال این بود که همزهٔ
وصل مکسوره پیش از فاء الفعل در اول در آورند وتاء
مفتوحه میان عین الفعل در آورند ائتخذتم شده
اجتماع همزتین شد اوّل مکسور ثانی ساکن را قلب
بیا کردیم ایتخذتم شد قاعدهٔ باب افتعال اینست
که هرگاه فاء فعل او یا واقع شد یا را قلب بتا میکنند
وتا را در تا ادغام کردند اتّخذتم شد بر وزن افتعلتم
چون همزهٔ استفهام متّصل بوسته همزهٔ وصل ساقط
اتّخذتم شد ششم من عباده فنائق بالاشباع
نحو باعو هفتم مصلّی وعهدنا بکسر ها او سکون نون
دال مثل علّمنا هشتم ستّم اصطفی باثبات همزه زیرا
که او صیغهٔ متکلّم وحده ست از فعل مضارع
از باب افتعال ماضیه اصطفی ست فاء فعل باب
افتعال صاد واقع شد تا را قلب بطا مؤلف کرده
وهکذا مضارع الی حین ایهم واجعلنا مسلمین

بكسر اللام وفتح ميم زيرا كه او مفعولست او جعلنا
وتثنيه هست نصب شن بيا و مفتوح ما قبل است بهم
ويعقوب با بنى تقديم بابن يون اين فسيكفيكهم
الله بفتح فاء وسين بسكون كاف وبكسر هاء ثانى
تركيب فاء جواب شرط سين حرف استقبال يكفى
فعل مضارع كاف مفعول اول وهم مفعول ثانى الله
فاعل فعل ايتوا اوتوا الكتاب بضم همزه مع اشباه زيرا كه
او صيغه جمع مذكرست از فعل غايب ماضى مجهول
از باب افعال در اصل اوتيوا بود مثل اكرموا دو همزه
جمع شد اول مضموم ثانى ساكن را قلب بواو كرديم اوتو
تيوا شد ضمه بر واو ثقيل بود ديما نيل داديم بعد از سلب
حركة ما قبل ياء بالتقاء ساكنين اسقاط كرديم اوتوا شد بى
ومثل افعوا معلوم مثل اتو مجرد شن اتوست ايه
فالتسلم مكرر تاء بالتشديد مصدر من باب الافتعال
ماضى اتبع ايه بود و بفتح تاء و باء و بفتح واو
مع التشديد غلط ومثل تفعلوا انحواتم فوهم
باب

باب التفعل ايه لسانكم بدون اشباع ايه حا
فظوا على الصلوات بفتح لام ايه محو الايتيمموا الخبيث
زيرا كه او صيغه جمع مغايب مذكر است از فعل نهى
از باب تفعل در اصل يتيمموا بود يك تا براى جهت ثقالت
حذف كرديم ماضى تيمم ست وايه ديگر جنبت انفتحت
بفتح هاء مهمله وبفتح باء موحده وتشديد وديگر
جنة بفتح جيم ونون بالتشديد ايه ها والا لنا بدنى
اشباع فنعما بفتح فا وكسر نون وعين بالتشديد وميم
باالف زيرا كه اصلش نعم بود واو فعل مدح ست وفاعل
در او مستتر ست وما كه بتمنى فاعل ست با و متصل
شد فنعما شد اجتماع مثلين شد اول ساكن
ودر ثانى ادغام كرديم التقاء ساكنين شد ميان
عين وميم عين را حركت بكسر داديم نظر بقول خليل
نعما شد ايه تؤتوها الفقراء بضم تاء اول وسكون
همزه وضم تاء ثانى مع اشباع زيرا كه در اصل تؤتيو
بود صيغه جمع مخاطب مذكرست از فعل مضارع

ازباب افعال نحو تکرمون نون شرطیه بسبب
عطف داخل بودنش بجزمی ساقط شد تؤتیو شد
ضمه بر یا ثقیل بود بماقبل دادیم بعد از سلب
حرکت ماقبل یا بالتقاء ساکنین افتاد تؤتو
شد ماضی وی اتی ست یتخبطه من باب
تفعل ماضی وی تخبط یتخبط فعل مضارع است
ها مفعولست الشیطان فاعله ایه واقاموا الصا
لصلواة واتوا الزکواة بفتح تا وضم واو زیرکه صیغه
جمع مغایب مذکر ست از باب افعال از فعل
ماضی مفرد وتثنیه اتی اتیا اتوا اصل اتیو بود ی
همزه جمع شد اول مفتوح ثانی ساکن را قلب بالف
کردیم اتیو شد یا متحرک ماقبل مفتوح را قلب
بالف کردیم والف بالتقاء ساکنین اتو شد چون
الزکواة متصل باو شد التقاء ساکنین شد میان
واو والف ولام چونکه واو ما دل علیه در کلام ندا
شت از جنس خودش حرکت دادیم که ضمه

باشد اتو

باشد اتوا الزکواة شد بعد بدانکه هرجا که اقاموا
بلفظ ماضی دارد واتوا الزکواة بعد از او نظیر وا
وست وهرجا که اقیموا بلفظ امر دارد واتوا الزکواة
بعد او صیغه امرست بضم تا وحذف واو در
تلفظ زیرا که ما دل علیه در کلام دارد زیرا
که در اصل اتیوا مثل اکرموا همزه ثانی را قلب بالف کردیم
اتیو شد ضمه بر یا ثقیل بود بماقبل دادیم بعد
از سلب حرکت ماقبل یا بالتقاء ساکنین افتاد
اتو شد چون زکواة متصل باو شد واو چون ما
دل علیه در کلام داشت که ضمه باشد حذف
در تلفظ اتوا الزکواة شد اگر گویید چرا در محل
ضعیف فکردند ما دل علیه از برای واو ایهم برسد
واو حذف شود در تلفظ جواب گوییم که در
ماضی یا متحرک بود وماقبلش مفتوح اقتضا
قلب میکرد اما در امر یا متحرک بود اما ماقبل
مفتوح نبود اقتضای نکرد فلیؤد الذی الو

اوثمن بكسر دال و با دغام اللّام در لام الّذي وبكسر دال
الّذي بسكون الهمزة وضمّ التّاء وكسرة ميم وتلبود صيغة
مفرد مغايب مذكر هست از فعل امر غايب علوم از جوضش
منفيا هست زيرا كه او معتل اللّام از باب تفعيل است
ماضي ادّى يؤدّي مضارع است مشتق است تخفيف
وهمزة مهموز الفاء هست اوثمن صيغة مفرد مغايب
مذكر هست از فعل ماضي مجهول از باب افتعال مشتق است
اومن جون باب افتعال الفا هست اوثمن شد نحو
اكتسب خفيف الذي متصل با و شد چون كر همزة وصل ابد
مقلوب بواو كردند همزه ساقط شد الّذي اوثمن شد
آيد فاندا اتّهم قلبه بهمزة بود زن ضا بيد در سورة
آل عمران بني جمله كلمه است اقلفا من النقفا بكسر نون
وسكون لام دويم حبّ الشّهوات بفتح شين وبفتح
ها جهاد مردان علم العلم بعض اشيا بمعنى صاحب است
بثمّا و نو الكتا بضم همزة مع اشباع سلختنش مقدّم
شد شم من الحيّ بكسر باء مشدّدة ... فتح

باثبات

باثبات همزه زيرا كه صيغة متكلم وحده است از فعل
مضارع از باب نصر ينصر ماضيه نفح وهو متكلم وحده
فعل مضارع همزه قطع است جماذ كو نا هشتم مطا
متحرك بضم ميم وفتح طا وكسر ها زيرا كه اسم فاعل
است از باب تفعيل ماضي ومضارع طهّر يطهّر
كصرّف يصرّف لفهم فاحكم بانبات همزه كانّ نعم دهم
اوتيم بضم همزه مع اشباع زيرا كه او صيغة جمع
مغايب مذكر است از فعل ماضي مجهول
از باب افعال نحو كوصتم مجي دش اتى چون نقلش
كرديم بباب افعال يك همزه زياد شد اوتى
تاى را قلب بالف كرديم آتى شد چون مجهولش
كرديم همزة اول مضموم تاى را قلب بواو كرديم اوتى
شد وهكذا مضارع الى آخر بار دهم يكون بضم الواو
مع اشباع زيرا كه او صيغة جمع مغايب متكلم
است از فعل مضارع لفيف مقرون است ماضي
لوى مضارع يلوى كشوى يشوى وطوى يطوى

اصل یلون یلویون بود بر وزن یضربون ضمه بر
یا ثقیل بود بما قبلش دیم بعد از سلب حرکت ما قبل
قبل التقاء ساکنین شد میان یاء با واو و یا با التقاء
ساکنین افتاد یلون شد اکر کویند همچنانکه ضمه
بر یا ثقیل بود بر واو نیز ثقیل ست مجواب کوییم ضمه
بر واو و یا ثقیل ست در وقتی که ایشان ساکن باشد
شند در اینجا ما قبل یاء ساکن نیست اما ما قبل
واو ساکن ست که لام باشد شاهد بر این یحیی
الموت ست و ثانیا اکر که ضمه واو را بما قبل میل
دیم مشتبه میشد لفیف مقرون بلفیف مفروق
ولی ایلی بانکه یلون کیبی کما سیجیء ان شاء الله تعالی
دوازدهم و باو مع الاشباع کبا وان قدم سیزدهم
لا یلونکم بفتح یا و سکون همزه و ضم لام از فعل نفی
الی یا علی یلیان یالون نحو اتی یاتی از باب ضرب یضرب
چهاردهم اولا بدون اشباع یا پانزدهم
دنیون بکسر تاء و کسر یاء مع تشدید نیز ایکه جمع
ست موده

ست موده ای مثل شهی صیغه مبالغه ست
شانزدهم ضعفو بضم عین بدون اشباع و ضم فاء
مع الاشباع مثل شهو هیفده هم ولا تلون بضم
تاء و سکون لام و ضم واو مع الاشباع نحو یکون
کما ذکرنا و صیغه جمع مخاطب مذکر ست هیجدهم
یوم التقی الجمعان بفتح میم و سکون لام التقی نیز
کذا و صیغه از فعل ماضی از باب همزه وصل ست فتیله
نوزدهم مادو باشباع صیغه جمع مخاطب
ست از فعل ماضی در سایل جون منع یمنع همزه
وصل ست بیستم فنبذ و بفتح فاو نون و بضم دا
ل مع الاشباع نیز کذا و صیغه جمع مغایب مذکر
ست از فعل ماضی نحو ضربو بیست یکم اوذو بضم
همزه مع الاشباع و بضم ذال مع الاشباع نیز ایکه
صیغه جمع مغایب مذکر از فعل ماضی مجهول
از باب افعال در اصل اوذیو بود نحو اکرمو معا
معلوم ازی مهموز الفاء ناقص یائی و هو معر

در سورة النساء نیز چند کلمه است اوّل
او تو مع الاشباع لما تقدم دوّم نعما بکسر نون
وعین با تشدید میم سیوم جاؤک با اشباع بدانکه
جاؤهم با اشباع است در هر جا که باشد
و جاؤهم جاء اشباع چهارم صیغه فادّا
طمانتم بفتح میم وسکون همزه صیغه جمع مخا
طب است از فعل ماضی از باب افعلا
ل هفدهش اطمأن نحو اقشعر دوّم اطمأن
نقل بباب افعلال کرده میم همزه وصل یعنی افعا
ل فعل در او ر دیم فاء ساکن کرده عین لا
م الفعل لمکرّر بعد مشدد اطمأن شده و
هکذا جمع مغایبه مؤنث نیز که شده اد
غام متحرک حرف ثانی است وحرف ثانی ساکن
است پنجم نیم بکسر میم صیغه مفرد مغا
یب مذکر است از فعل مضارع اصله یرمی
بود یا بجزم می افتاد نیز که او عضو است

بسبب ثمّ

بسبب ثمّ نونک ششم نولّه بکسر لام وکسرها
مع الاشباع نیز که صیغه متکلم مع الغیر است
از فعل مضارع از باب تفعیل ماضی ولّی مضارع یو
لّی هفتم صلّی نصلی هفتم ونصله بکسر لام مع اوها
وها مع الاشباه نیز که او صیغه متکلم مع الغیر
است از فعل مضارع از باب افعال ماضی صلی
نصلی و یاء او بجزم ساقط شد بسبب عطف
بر نولّه هشتم امنوا امنو صیغه جمع مغایب
مذکر است از امر از باب افعال در اصل ای منو بود
نحو اکرموا همزه اوّل مفتوح ثانی ساکن را قلب با الف
کردیم امنو شد ماضی امن مضارع یؤمن
نهم دیّارا من نهم فی الدرک الاسفل بفتح دال
وسکون راء دهم ابتغاء الله تقدیم با بر نون
ایه واحصا قه بدون اشباع یازدهم من الا
خر بکسر خاء معجمه دوازدهم کیف یواری
بضم یاء و واو مع الالف صیغه مفرد مغایب

مذکرست از فعل مضارع از باب مفاعله ما
نحو اری لفیف مفروق ثلاثی من یفیو ساله
سیزدهم اطفئها الله بفتح همزه وسکون طا
سؤلف وبفتح فاو همزه ثانیه صیغه مفرد
مغایب مذکرست از فعل ماضی از باب افعا
مهموز اللام چهاردهم لیمسن الذین بفتح یا
ومیم وبفتح سین مع تشدید وبفتح نون باتشد
زیرا که صیغه مفرد مغایب مذکرست از فعل مضا
رع از باب علم یعلم مؤکد بنون تاکید ثقیله ما
ماضی مسّ پانزدهم لتسئلن بضم سین وسکون
همزه بدون اشباع صیغه مفرد مغایب مذکرست
از فعل مضارع از باب نصر ینصر ماضی سأل یسئل
نحو قال یقول در اصل لتسوع بود در جواب انو
قع شد حرکت بجزمی ساقط شد التقاء ساکنین
شد میان واو همزه وای بالتقاء ساکنین افتاد
لتسوع شد شانزدهم اباؤهم بضم همزه بدون ا

اشباع

بحث سوره انعام

اشباع و همچنین در همه جا باین طریق است امهٰتهم
وامّی بضم همزه و کسره میم با تشدید و فتح یا زیرا
که امرست بمعنی مادر مضاف است بسوی یای
متکلم و یای متکلم مضاف الیه جایز است در او فتح
وسکون و در سوره انعام نیز چند کلمه است
اول انباؤ بتقدیم نون بر با و ضمه همزه بدون
اشباع دوم مکنّاهم بفتح کاف با تشد
ید و تشدید نون با الف صیغه متکلم
مع الغیر است از فعل ماضی از باب افعال
تفعیل مثل صرفنا سیم فلمسوه فاخبره کل
کله نیست جو الست لمسوه صیغه جمع مغا
یب مذکرست از فعل ماضی مثل ضربوا
چهارم اتخذ ولیا بفتح همزه زیرا که او
صیغه متکلم وحده است از فعل مضا
رع از باب افتعال ماضی اتخذ مجردش اخذ
است و ساختن او گذشت و بعضی گفته

ندکه مجرّد ش تخذ ست والاوّل اکثر صحیح استعماله
والثانی قل استعماله یتحاجّونی بظم میم معجمه با
تشدید صیغه جمع مخاطب مذکرست از فعل مضارع از
باب مفاعله ماضی حاجّ واصل تحاجّونی تحاججون
اجتماع جنسین شد جنس اول ثقیل ود ر
ثانی ادغام کردیم تحاجّون شد نون وقایه و یاء
متکلم متصل شد تحاجّونی شد اگر گویند التقاء
ساکنین میان واو نون مقتضی او واو باید که
بیفتد جواب گوئیم التقاء ساکنین بر دو قسم ست
علی حدّه وعلی غیر حدّه التقاء ساکنین علی حدّه آن
ست که اوّل از آن دو ساکن حرف مدّ باشد و ثانی
مدغم واین التقاء ساکنین جایزست مثل دابّة و
تحاجّونی و غیر علی حده آن ست چنین نباشد
واین جایز نیست مدّ نگردد و وقتی متصل شود
بنودن نون وقایه سه وجه جایز ست اوّل
تحاجّونی حذف نون جمع دوئم ادغام نون جمع در نون

وقایه

وقایه تحاجّونی سیوم نقل آیا ادغام تحاجّونی
وقد قرئ وجه ثالث فی المعروف کما سیجئ ان شاء الله
تعالی ششم تصعّد بفتح الصّاد بالتشدید و بفتح عین
بالتشدید صیغه مفرد مغایب مذکر ست از فعل مضارع
از باب تفعّل ماضی صعّد اصله تصعّد بود فاء فعل
باب تفعّل صاد واقع شد تاء را قلب صاد کردیم و صاد در صاد
ادغام کردیم یصّعّد شد و هم چنین مضارع الی آخره کما
تقدّم فی تشقّق هفتم قیما بکسر قاف و فتح یاء در صورت
الم ص نیز چند کلمه هست اوّل ماوری بضم واو مع
الاشباع فعل کذا او صیغه مفرد مغایب مذکر ست از فعل
ماضی مجهول از باب مفاعله مخصوص و معلوم او
واری لفیف مفروق و مفاعله مجهول باب مفاعله این
هست که واول را بضم کنند و ما قبل اخر را بکسر کنند
والف را قلب بواو کنند دوئم علم الحکما بفتح حاء زیرا
که صیغه متکلم وحده است اجمه ماضی لمی مضا
رع نهی از نصر الی ان باب منع یمنع چون گردیم حرف جزم

اخر نحو یحیی ساقط شد ستم سواءٌ بفتح سین و سکون
واو چهارم اخر جهم لا دلام نظم همزه و سکون یا
واو مع الاشباع ششم مثنی بضم میم و فتح تا مع التش
بلا اسم مفعول است از باب تفعیل مثل تصرف
هفتم قال رب ارنی انظر باثبات همزه زیر که صیغه
متکلم وحده است از فعل مضارع از باب نصر ینصر
چون در جواب امر واقع شد یا نحو یحیی ساقط
شد ارنی فعل امر است از باب افعال افعال
ماضی رای مضارع یرئ مهموز العین ناقص
قص یائی اصل ارای ارای بود نحو اعطی نقل
حرکت همزه کردیم بما قبل همزه را حذف کردیم
رای شد کما قال التفتازانی فی شرح تصریف
اصل یاری یارئ بود نقل حرکت همزه کردیم بما
و همزه را حذف کردیم یاری شد هشتم من
حلیهم بکسر لام و کسر یاء مع التشدید
نهم یا بنت بتقدیم با بو حیم صیغه مفرد مغایب مونث

است

است از فعل ماضی از باب انفعال نحو انصرفت
و همزه وصل است دهم ان ولی الله بکسر
لام و بکسر یاء مع التشدید و فتح یاء ثانی
در صورت انفعال یازدهم کلمه است اول واو بفتح
واو اول با یاء ثانی خوانده نشود صیغه جمع مغایب
مذکر است از فعل ماضی از باب افعال اوری
نحو اکرمو همزه ثانی را قلب با الف کردیم الف را التقاء
ساکنین انداخته شد دوازدهم تو [illegible] بین
خلد کلمه است اول و الق الرکوع بفتح تاء و ضم
و امثاله نقلیم سیزدهم الا بکسر همزه [illegible] تنوین
و لازمه مع التشدید و [illegible] و بعد [illegible] چهاردهم
همزه مع الاشباع نحو ضرب [illegible] پانزدهم ولما
یعلم الله بفتح لام و کسر میم شانزدهم لا یستوون
نظم واو مع الاشباع صیغه جمع مغایب
مذکر است از فعل نفی از باب افتعال لفیف
لفیف مقرون ماضی استوی لا یستوون

واو

بود ضمه بریاء ثقیل بود بما قبل دادیم بعد از
سلب حرکت ما قبل یاء بالتقاء ساکنین
افتاد لا یستوون شد ششم فی
سبیل الله اثاقلتم بکسر ها الله بتشدید
تاء مثلثه مع الالف وصیغه جمع مخاطب
مذکرست از فعل ماضی از باب تفاعل
در اصل تثاقلتم بود چون تضاربتم
فاعل فعل باب تفاعل تا واقع شد تا را قلب
بثاء کردیم وثا را در ثا ادغام کردیم ابتدا
بساکن شد همزه وصل بکسره در اوردیم اثا
قلتم شد هفتم وابتغوا الفتنة نظم واو
صیغه جمع مخاطب مذکرست از فعل ماضی
از باب افتعال ناقص یائی اصله ابتغیوا
بوزن اکتسبوا یاء متحرک ما قبل مفتوح را قلب
بالف کردیم ابتغاوا شد التقاء ساکنین میان
الف با واو الف بالتقاء ساکنین افتاد ابتغوا
شد

شد متصل شد بالفتنة الف و لام سا
کن واو نیز ساکن التقاء ساکنین شد
میانه واو والف لام چون واو وما دل علیه
در کلام نیست از جنس خودش حرکت
~~از جنس~~ حرکت دادیم ابتغوا الفتنه شد
هشتم تسوهم بضم سین وسکون همزه بدون
اشباع کما تقدم نهم لتصدقن بفتح صاد
مع التشدید وبفتح دال مع التشدید صیغه متکلم
~~وحده~~ مع الغیرست از فعل مضارع متوکد
بنون تاکید ثقیله از باب تفعل ماضی اصدق نحو
طهر در اصل تصدق بود نحو تعرف فاعل فعل باب
تفعل صاد واقع شد تا را قلب بصاد کردیم وصاد
را در صاد ادغام کردیم ابتدا بساکن شد همزه
وصل مکسوره در اولش در اوردیم اصدق شد و
هکذا مضارع الی آخر کما تقدم فی تشقق دهم
یلمزون المطوعین بفتح طاء مع التشدید وکسر واو

مع التشديد بر صيغه جمع مغايب مذكر است از
اسم فاعل از باب تفعّل ماضى الطلوع نحو اطّهر در اصل
متطوّع بود نحو تصرّف فاعل فعل باب تفعّل طلّع
فع شد طلّعا قلب طا كرديم وطا را در طا ادغام
كرديم ابتدا بساكن شد همزه وصل مكسور در اوّل
اطّوّع شد الى آخر **يازدهم** شفا جرف هار
فاهار بفتح فا و سكون نون بدانكه قاعده در اسم فا
عل از ثلاثى مجرد اجوف سواء كان واويا او يائيا اين
است كه واو وياء را قلب بهمزه ميشود وحذف نميشود
نحو قائل وبائع واما هار در اينجا اسم فاعل است
مثل غاز در اصل واو را قلب كرديم التقاء سا
كنين شد ميانه الف فاعل فعل الف منقلبه
از واو سابق قول صاحب كشاف الف فاعل فعل
والف منقلبه از واو حذف شد هار شد نحو باع
هذا هو الحق كما التفتازانى فى شرح تصانيف كفته
است اما در نحو انقادا بهور بوده است نحو اضرف كما

ما قبل مفتوح

ما قبل مفتوح را قلب بالف كرديم هار شد سيز
دهم يلوونكم بضم لام وسكون واو صيغه جمع مغايب
مذكر است از فعل مضارع لفيف مفروق نحو يفون
ماضى كوفى در اصل يلوون بود يلويون بود واو
مع شد ميان ياء مفتوحه وكسره لازمه ثقيل
بود حذف كردند يلبون شد ضمه بر يا ثقيل بود ما
قبل داديم يا با التقاء ساكنين افتاد يلون شد كما
تقدم سابقا **ودهم** يوسفينى حيند كلمه است اوّل
ادراكم بفتح همزه وتقديم را بر دال مع سكون را
سوف يجيئ ان شاء الله تعالى **سيزدهم** دعوا الله بضم واو
ساختن نحو ابتغوا الفتنة **چهاردهم** ان يتّبع بفتح تا مع
التشديد بر صيغه مفرد مغايب مذكر است از فعل
مضارع مجهول از باب افتعال ماضى اتّبع در
اصل اتبع بود نقل بسوى افتعال كرديم قاعده باب
افتعال اين بود كه همزه وصل مكسور پيش از فاعل
فعل در آورند فاعل فعل ساكن وتاء مفتوحه

میان فاء فعل و عین الفعل در آوردیم بعد تاء را در طاء ادغام کردیم اطّیّع شد

لا یَهِدّی بکسر ها و کسر الدال مع التشدید زیرا که مضارع مخاطب
مذکر است از نفی از باب افتعال ناقص یائی ماضی او اهتدی است و اصل
اهتدی بود عین الفعل باب افتعال دال واقع شد تاء باب افتعال را دال قلب
کردیم اهدّی شد اجتماع جنسین شد ثقیل بود نقل حرکت دال کردیم بسوی
التقاء ساکنین اول ساکن دو ثانی را ادغام کردیم اهدی شد با وجود حرکت ها
از همزه مستغنی شدیم همزه را حذف کردیم هدّی شد اصل لا یهدی یهتدی بود قلب
بدال کردیم و دال را در دال ادغام التقاء ساکنین شد میان ها و دال الهدی
ها را حرکت بکسره دادیم بقول خلیل نحو لا یهدّی شد و بعضی حرکت جنس اول را دادند مثل هنک
کا سیجی فی یخصمون به الآن با همزه و الف بدل در وصل زیرا که همزه استفهام

و لا تتّبعان سبیل الذین بالتشدید نون در هود در سوره هود نیز
جبل کلمه است فاتّنوا بفتح تا مع التشدید و ضم نون مع التشدید بل بل انکه بسم الله
مجریها بسه وجه جائز است مَجریها بفتح میم و کسر را مع سکون یاء بنابر اینکه
مفعول است مخفف است مجری بود بالتشدید مجریّ مَجراها بفتح میم و را مع الف بنابر اینکه
باء مصدر میمی است و یا اسم مکان مثل مرمی مُجریها بضم میم و را مع الف
بنابر اینکه یا اسم مفعول است از اجری یجری و یا مصدر میمی و یا اسم مکان و اسم
زمان

زمان از ثلاثی مزید فیه بر وزن اسم مفعول آن باشد مثل
یوم مَجاز است بفتح میم بنابر اینکه مبنی باشد کسر کرده آن مضاف الیه باشد
جائز است بکسر میم بنابر اینکه معرب باشد مجهاد و مثل یوم اسط اضافه
نحو [illegible] سوار الثانی [illegible] ما نفقه بضم ها بلا اشباع زیرا که
ها جزء کلمه است و صیغه متکلم مع الغیر است از فعل مضارع ماضی [illegible]
مضارع بفتح چون منع یمنع رهط النهاد بفتح فا و کسر [illegible] دیگری
یوسف بینی خیر کلمه است نجس یتقرن به بالتناد یا صاحبی السجن
بکسر ها و فتح با و کسر ها بعد انتین بکسر ها و میم دانکی بفتح فا مهمله
مع التشدید زیرا که صیغه جمع مذکر مخاطب است از فعل ماضی از باب افتعال
نحو ادکر [illegible] نحو اذدکر [illegible] افتعال دال واقع شد تاء را دال قلب
کردیم و دال ذال را ادغام کردیم ادکر شد [illegible] وجها آخر الذال را دال
[illegible] دال المهمله [illegible] اذکر [illegible]
دال دال [illegible] بفتح همزه زیرا که صیغه متکلم وحده است از
فعل مضارع از باب استفعال در جواب واقع شد مجزوم شد مثل
روح الله بفتح را و سوف استغفر الله بفتح همزه زیرا که صیغه متکلم
وحده است از فعل مضارع و الجزم قطع کالعظام فقضی [illegible]

معجمه مع التشدید و در سورهٔ رعد نیز چنین کلمه است المر المیم دوم
لیبلغ فاه با الف و فا و لیا وان فتح و در سورهٔ ابراهیم نیز چنین کلمه است کرماد اشتدت اول
بطرفی باید خواند که کاف جزو کلمه نشود و بنی بنقل بیم با بر نون دوم سیم
ولیذکر اولوا الالباب بفتح ذال برکه بعد از کلام چون مفصل است لغت هل نفعل
مضارع وهو من باب التفعل بطرهم و ساختن او کذشتنی است بشقق و نحو ابیت
و در سورهٔ حجر دو کلمه است فقعوا باید بطرفی خواند که فا جزو کلمه اول
نشود صیغهٔ جمع مخاطب مذکر است نحو صعوا ماضی و قع مضارع یقع نحو وضع
یضع فاصفح الصفح الجمیل بفتح صاد و سکون فا و در سورهٔ نحل نیز چنین دوم
تفیؤا بضم همزه بدون اشباع هل یستوون بضم واو مع الاشباع اول دوم
صیغهٔ جمع مذکر غایب است از فعل استفهام از باب افتعال و اصل یستویون
بود ضمه بر یاء ثقیل بود با قبلش دادیم التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یاء بالتقاء افتاد یستوون شد وهو کل بفتح کاف فلنحیینه بضم چهارم
نون و سکون حا و کسر یاء بفتح یاء ثانی صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل اول
مضارع مؤکد بنون تاکید ثقیله از باب افعال نحو نکرمن و در سورهٔ بنی اسرائیل
چنین کلمه است اولیهما باشباع دوم است بضم الهمزه بدون اشباع نحو اول
لیقولن و کلام فیه جاء وان مستتر است بعدها نوء بضم همزه بدون سیم
اشباع

اشباع صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل مضارع ماضی قرء نحو منع
امنع بفتح فا مع التنوین و در سورهٔ کهف نیز چنین کلمه است فاووا بضم واو مع
الاشباع صیغهٔ جمع مخاطب مذکر است از فعل امر بهمزه الفاء الفیف صحیح فی ماضی
وی مضارع یاوی کانی یأتی امر حاضر وهو جمع شود ثانی تلبث
کرد برای مثل چون فا متصل با و شد همزه چون همزه وصل بود ساقط
شد و همزه منقلبه از طرف عود کرد سقوط علتها القلب کامتها فاووا شد
ولملئت بکسر لام ثانی و سکون همزه و فتح تا کسئلت
بورقکم بفتح واو و رای و کسر قاف ولا تستفت بکسر تاء ولا للنهی
وهو مجزوم بها و علامة جزمه حذف حرف آخر وهو من باب استفعل
ماضی او استفتی لا تقولن بضم دال نحو لا تقرع لکنا بفتح نون و لا
انا لکنا بوده حذفت الهمزه للتخفیف ادغم النون فی النون و ها
لکن ما وها بضم همزه بدون اشباع وکل البوتی ان یؤتین
خیر الوصیة بفتح واو و کسر نون اصل ترنی بود و یا حذف لان
ثم نقل حرکة الهمزة الی ما قبلها حذفه الهمزة و صار ترعا ثقلا به نون
وقایه نون شد مطلع بکسر لام و فتح عین ما عبرنی بفتح الهمزه

وکسر عین و سکون یاء و ضم نون صیغهٔ جمع مخاطب ... است از فعل
امر حاضر از باب افعال اجوف واوی نحو اقیموا ماضی مضارع اعان یعین چون
اقام یقیم   نعوذ اجل باثبات همزه زیرکه صیغهٔ متکلم وحده است
از فعل مضارع چون در جواب امر واقع شد مجزوم شد و ...
کلمه است   لاهلک بکسر لام و فتح همزه صیغهٔ متکلم وحده است از فعل مضارع
ماضی وهب یهب چون وضع یضع در اصل اوهب بود واو واقع شد میان همزه
مفتوحه و کسره لازمه ثقیل بود انداختیم اهب شد کسرهٔ ها را بدل بفتحه
کردیم از جهت حرف حلق اهب شد لام جار داخل شد و بعد از لام ان مستتر است
نصب داد لاهب شد   واعتزلکم باثبات همزه زیرکه او صیغهٔ متکلم
وحده است از فعل مضارع از باب افتعال ماضی اعتزل چون اکتسب
وادعو ربی باثبات همزه صیغهٔ متکلم وحده است از فعل مضارع ناقص ماضی
دعی   و بکیا بکسر کاف و فتح یاء مع التشدید و در اصل ...
سئلت یا موسی بضم السین و سکون همزه بدون اشباع   ان
انفذ فیه ... خواندکه و ... مفرد ... صیغهٔ مفرد
مخاطب مونث از فعل امر حاضر نحو اضرب والهاء مفعوله نحو انفذ فیه
فافهم فیه

فافهم فیه   و اصطنعت بفتح تا و ... و فتح نون و سکون
عین صیغهٔ متکلم وحده است از فعل ماضی از باب افتعال در اصل
اصتنعت بود فاء فعل باب افتعال صاد واقع شد تاء را بطا بدل کردیم
واصطنعت شد که حرف اطباق   اللوحین لاولی باشباع
لتحیتنه بفتح لام و ضم نون و فتح حا و کسر یا بالتشدید و ضم حا
لا تطغوا بلا اشباع   سواهما بسکون واو   ولصف
الاولی باشباع و در وجود ابلیاء چند کلمه است یکلئکم بضم همزه بدون اشباع
صیغهٔ مفرد مغایب مذکر است از فعل مضارع ماضی کلاء مهموز اللام
العالمین بکسر لام   اقام الصلوة بکسر همزه زیرکه صیغهٔ مصدر است
از باب افعال اقواما بود ... حرف علت ما قبل وی حرف صحیح ساکن نقل
فتحه واو کردیم ... واو الاصل متحرک ما قبل مفتوح قلب بالف کردیم
التقاء ساکنین شد میان الف منقلبه ... و الف باب افعال ...
خلیل و سیبویه افعال حذف شد ... عوض ... تا در آخر
در آورده ایم اقامه شد ...
حذف شد اقامه شد و گاهی تا را حذف میکنند از جهت تخفیف
کطی السجل للکتب بالکسر ... بالتشدید و در ... جمع ... چند

کلمهٔ سیٔ ثانی عطفه بکسر نون وفتح یاء بالحادبا ثبات همزه

وا و مصدر سیٔ از باب افعال نحو اکرام ماضی الحد مضارع یلحد

هزؤن بفتح نا ء با تشدید هاء وهاؤ ها بضم همزه بدون اشباع

وآتوا الزکوة بفتح تاء وضم واو ساختن اورکن شش ده در سورهٔ مزمل

بنوحیل کلمه سیٔ وفاد التشدید بفتح تاء مع التشدید وضم نون مع التشدید

افلم تیدبروا القول مع التشدید صیغه جمع مخاطب مذکر سیٔ از فعل مضارع

از باب تفعل نحو فهم تیلم ماضی دیٔ در اصل تلتحر بود فاعل فعل باب تفعل دال

واقع شد تاء را قلب بدال کردیم و دال را در دال ادغام کردیم الف وصل لسا کن شد

همزه وصل مکسوره در اول آن در آوردیم ادبرو شد قال اخسئوا بضم همزه مع الاشباع

در سورهٔ نور بنوحیل کلمه سیٔ ابلی ماضی در نحو منع

ولا یاتل بفتح تاء وکسر لام صیغه مفرد مغایب مذکر سیٔ از فعل مضارع از باب افتعال

مجهول الفا ء ناقص یائی چون جازم در اصل یاء بحر فی ساقط شود ماضی ا

ایتل است مجهول الی سیٔ در اعا بکسر راء مع التشدید وضم یاء مع التشدید

التشدید بقیعة بکسر باء وقاف الضمآن بفتح ظاء وسکون

میم تج بکسر جیم معجمه مع التشدید والتنوین لم یکد یراها بفتح

یاء وسکون کاف وفتح دال صیغه مفرد مغایب مذکر سیٔ از فعل مضارع

اجوف واوی از باب علم یعلم ماضی کاد چون خاف مضارع یکاد چون

جازمه در اصل حرکت خلاف حذف شد التقاء ساکنین شد میان

عین الفعل عین الفعل حرف علت بود حذف شد لم یکد شد

یتقه بکسر قاف وسکون ها فی قراءة وسکون قاف فی قراءة ضعیف

در سورهٔ فرقان بنوحیل کلمه سیٔ واغلط با ثبات همزه اصحاب

الرس بفتح راء مع التشدید وبکسر سین بی نقطه ویخلد فیه با شباع

ثم ما یعبؤ بکم بفتح همزه بدون اشباع در سورهٔ شعراء بنوحیل کلمه سیٔ

فعلتک بفتح فاء وسکون عین لشرذمة بفتح لام وکسر سین با نقطه

ثم الاخرین بفتح تاء مثلثه لعلی لم یلته بکسر هاء بدون اشباع

تنبیه که هاء جزء کلمه سیٔ صیغه مفرد مخاطب مذکر سیٔ از فعل مضارع مجزوم

بلم علامت جزم سقوط حرف آخر سیٔ از باب افتعال ناقص یائی ماضی انتهی مضارع

ینتهی قال انی لعملکم من القالین بکسر لام وفتح عین ومیم وکسر لام فانی ششم

کسفا بکسر کاف و فتح سین   لمن اتبعک بکسر لام و فتح میم

اتبع نحو اکتسب و در سوره نحل نیز چنین کلمه ست   داود بضم واو مع الاشباع

و هم چنین ست جایهای دیگر   فعلنا فعلوا چون ضرب والفاعل ضمیر

فیه لعود الی الله نعم و ها مفعول له   بیننا بعین بکسر با و فتح نون

و فتح با ثانی   داود بضم الهمزه مع الاشباع نحو اکرمت ساحتین اوده

اولوا الکتاب گذشت   یخرج الخبا بفتح خاء معجمه و سکون با و فتح همزه

او مثله بکسر کاف   داود بین العلم باشباع   حسبنا بکسر سین و فتح

با و سکون تاء   تطیرنا بفتح طاء مؤلف مع التشدید یا و فتح را مع التشدید یا

صیغه متکلم مع الغیر ست از فعل ماضی از باب تفعل اجوف یائی تطیرنا بود ساکنی

او گذشت در بعضی نسخ   عباد الذین اصطفی الله بهمزه مفتوحه و بجای همزه نسخها

و حکم ما تقدم من الاثبات کالاسقاط   بل ادارک بکسر لام و تشدید دال

مع الالف صیغه مفرد مغایب مذکر ست از فعل ماضی از باب تفاعل در اصل

تدارک بود چون تفاعل دال واقع شد تا را بدال بدل کردیم و دال را در دال ادغام

کردیم ابتدا بساکن شد لهذا همزه وصل مکسوره در اول آن آوردیم و اخواندیم

ادارک شد و چون متصل شد همزه وصل ساقط شد بل ادارک شد یعنی نیز گذشت

دوازدهم

هذا بلد الذی بفتح فاء و سکون لام در سوره قصص نیز چنین

کلمه ست   فاء وحقت بکسر تا صیغه مفرده مخاطبه مؤنث ست از فعل

ماضی در اصل خوفت بوده ست کسره بر واو ثقیل بود بما قبل داده التقاء

ساکنین شد واو افتاده خفت شد   احل البلتی منقل یا برنون عج

و کسر حا بی نقط و فتح جیم بانقط و کسر جیم آخر مع التنوین   اقبلوا بکسر با نحو

اکرمه   و یل و بالاشباع   و لا تصل علی بضم صاد و ضم لام مع التشدید یا

صیغه جمع مغایب مذکر ست از فعل نهی در اصل یصلون بود چون لا جازمه در آمد

نون بجزمی ساقط شد لا یصلوا و شد موکد بنون تاکید ثقیله لا یصلن

شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون واو بالتقاء ساکنین افتاد لا یصلن شد

والکاف المفعول و در سوره عنکبوت نیز چنین کلمه ست   اوذی باشباع

صیغه مفرد مغایب مذکر ست از فعل ماضی مجهول از باب افعال همزه افعال

ناقص یائی معلوم آذی ست   لهی الحیوان بفتح یا دخانه   دعوا الله

بضم عین و او صیغه جمع مغایب مذکر ست از فعل ماضی ناقص واوی در اصل دعوا

واو متحرک ماقبل مفتوح را قلب با الف کردیم دعاو شد التقاء ساکنین شد الف

بالتقاء ساکنین افتاد چون ما دل علیه در کلام نمانده از خبر خود حرکت داد بضم

دعوا الله شدند یعنی خواندند کز شد و در سوره روم نیز چند کلمه است

واثاروا الارض بفتح همزه صیغه جمع مغایب مذکر است از فعل ماضی

از باب افعال در سوره لقمان العالمین بکسر لام و میم   لصیدعون بفتح صاد

مع التشدید و فتح دال مع التشدید صیغه جمع مغایب مذکر است از فعل مضارع

از باب تفعیل در اصل یتصدعون بود تا را بعد از باب تفعل صاد واقع شد

تا را طلب بصاد کرده بصاد و در صاد ادغام کرده یصدعون شد در سوره لقمان

نیز چند کلمه است   لهو الحدیث بفتح لام و سکون هاء   لغة بکسر نون

و فتح عین در سوره سجده نیز چند کلمه است   وکل بضم واو و کسر کاف

مع التشدید مثل نحو حرف   لا یستوون مع الاشباع در سوره احزاب نیز چند

کلمه است و آن نیز الظنونا بالاشباع هو نحو الا کرمت   عن انباءکم بنقل همزه

نون بر با   فصلی ... باشباع نحو معلوم است معول فضول مفاد است

لبسوی ضمیر   لم تطئوها بضم هم مع الاشباع نحو لن تقوم ماضی

طاء نحو وقع   یا قمن الصلوة بکسر قاف و سکون میم صیغه جمع مخاطب

مذکر است امر حاضر از باب افعال ماضی اقام در اصل اقوموا بود کسره

بر واو ثقیل بود با بلاد او دیم التقاء ساکنین شد واو افتاد و قیم

شد

شد   تعلن و هما بفتح تاء و ضم دال مع التشدید صیغه

جمع مخاطب مذکر است از فعل مضارع از باب افتعال ماضی اعتد

در سوره سبا نیز چند کلمه است   لتعقلتم بکسر خاء معجمه مع

التشدید نحو صغم   والقاء بتشدید نون مع الالف مثل لن

سیل العرم بفتح عین و کسر راء و میم در سوره ملائکه نیز

چند کلمه است   بفتح الله بفتح تاء و کسر هاء صیغه مفرد مغایب

مذکر است از فعل مضارع از باب علم یعلم مجزوم باشد جلیه چون

الله متصل از جهة التقاء ساکنین ها مکسور شد نظر تقولوا خلیل

نحو السائل اذا خرجها بالکسر ماضی در سوره یس نیز چند کلمه است

عاد الرحمن القدیم بصیغه باید خواند که عاد الشود

یعنی عاد واحد کند   من مرقدنا هذا بطریق باید خواند که بهر

مرقدنا هذا شود هذا جدا باشد   ختم چون نقرب در سوره

صافات بکلمه است و ظننا الامی باشباع در سوره صاد نیز چند کلمه است

و عرنا بفتح عین بی نقطه و فتح راء بی نقطه مع التشدید

هو عطاءنا بدون اشباع   لمن المصطفین الاخیار

بفتح طاء مؤلف و فاء و نون صیغهٔ جمع مذکر است از اسم مفعول
از باب افتعال مجرور بمن و جر او بیای مفتوح ما قبل است لکن کسره
در تقدیر است زیرا که در اصل مصطفیین بود و یاء متحرک ما قبل مفتوح را
قلب بالف کردیم پس الف بالتقاء ساکنین افتاد و مصطفین شد
بیدی استکبرت باثبات همزه زیرا که همزه استفهام است و حکم کالقطع
و در سوره ومن چنین کلمه است   برحمته باشباع صیغهٔ مفرد مغایب
مذکر است از فعل مضارع در اصل یعلم بود چون در جواب امر شرطیه
واقع شد حرف امر جزم ساقط شد برحمه شد و یجوز هنا بدل الاشباع
کافر   ممن کذب بفتح ذال با نقطه بدون التشدید
عالم الغیب بکسر لام و فتح میم زیرا که صفت است از برای منادی مفهوم که
مضاف است بسوی الغیب و تابع مضاف باید منصوب باشد   تا مرجح
بضم میم مع التشدید و فتح قره و جمال الآخرات کالمعرج و در سوره مؤمن چنین
کلمه است   وتبا و سعت بفتح تا و غلت   امنّا اسنتین بفتح میم
بدون التشدید و فتح تا با تشدید یا صیغهٔ مفرد مغایب مذکر است از فعل
ماضی از باب افعال امو تثنیه و اوفی علی تحرک ما قبل و حرج شاکر نحه
داوذ بما

واو و با ماقبل واو پس واو متحرک ما قبل مفتوح را قلب بالف کردیم التقاء ساکنین
شد میان الف ما و الف بالتقاء ساکنین افتاد و است شد حینئذ اول که ساکن
در نهایت او عام کردیم امتثال شد تا مفعول اول   تا تطلع بالثبات همزه
زیرا که او صیغهٔ متکلم وحده است از فعل مضارع از باب افتعال در اصل اطتلع بود
طوالکشب تا علی فعل با افتعال طا واقع شد تا را قلب بطا کردیم و طا را در طا ادغام
کردیم تا و سببیه متصل شد و بعد از آن مفعول است تا نصبت فعل مضارع را
تا تطلع شد و در سوره حم سجده چنین کلمه است   ارنا الذین بفتح
میم تثنیه الذی است مفعول او است و در حالت نصب بیاء مفتوح ما قبل است
وساختن او کن شد   انا بفتح نون جو او و ما و در سوره شوری چنین کلمه
باید مکرر بضم همزه بدون اشباع نو منع یمنع   لمن اظلم بکسر لام و فتح
میم و کسر نون   لمن عزم الامور بفتح لام و کسر میم زیرا که من حرف جر است
لما رأوا العذاب بضم واو زیرا که او صیغهٔ جمع مغایب مذکر است
از فعل ماضی بساختن او کن شد که لقد انبعوا لفتنه با ثلاثه در سوره زخرف
نیز چنین کلمه است   من نبی بفتح نون با   لیستقو بالشباع و الام
حرف جر است کسر بلام بعد الفعل و علامت نصب جزم و نون صیغهٔ جمع غایب مذکر است

از فعل مضارع از باب افتعال ودر اصل یستوتیون بود وچون کسره بر یا ثقیل بود بر ما قبل دادیم بعد از سلب حرکت ما قبلش یا بالتقاء ساکنین افتاد یستوون شد چون کلام درازی بعد از او مقرر است واو بعد از نون مفتوح ساقط شد یستوا

شد او همین بدون اشباع صیغه مفرد مغایبه کردن است از فعل مضارع

مجهول از باب افعال فی عقبه بکسر عین وبا او حی اشباع جمع

اکر از باب افعال الیتیق معروف معلوم او حی مضارع یوحی او تحموها

بضم هم با اشباع صیغه جمع مخاطب کردن است از فعل ماضی مجهول از باب افعال

چون اکر متم معلوم شد او تتم مجزوم شد او تتم اصل او تتم مو شد مفرد بود

خواستیم جمع سازیم بنا کنیم واو که علامت جمع بود در حرش در او دیم ما قبل

واو را ضمه دادیم مشتبهه شد بقول شاعر اینجا که شاعر گفت یا قوم ملکت

او دلوتوا ولعله قال الرجال امولوا از جهة رفع اشتباه میم او دیم

در تحموشد در تحموا اسم است در کلام عرب اسمی نیست که آخرش واو

باشد وما قبل او مضموم باشد مگر اسماء سته لهذا واو را حذف کردیم

در تحم شد چون باب افعال بنا کردیم با بنی معنی که همزه مفتوح بیش

فاء الفعل در اصل بود ما در تحم شد وچون مجهول بنا کردیم با بنی معنی که همزه

والحقنا وادیم

را ضمه دادیم وما قبل حرف آخر را کسره دادیم او تتم شد وچون ها و

ضمیر متصل است وضمیر متصل که از جهة اتصال گویا که جزء کلمه است حذف حرف

آخر امر مثل بیع ویحاف وبه عود کردند برای که سبب حذف زایل شد او تحموها

شد ومثله معتل مضاف الی الضمیر ودر ساده حکم دخان بنی حیله کلمه

امر باشباع همزه بر آنکه صیغه مفرد مخاطب کردن است از فعل امر از باب

افعال ناقص یائی ماضی اسری المؤنث الاولی باشباع وسکون اخفاینه

جمله کلمه است فی السموات اشتوفی بکسر تاء سموات وسکون همزه صیغه جمع مخاطب

مذکر است از امر حاضر ماضی اشتی مضارع یاتی نحو دیمی یرمی امر حاضر اشتوا در

تثنیه ائتیا ائتیو در اصل ائتیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود بر ما قبل دادیم بعد از

سلب حرکت ما قبل یا بالتقاء ساکنین افتاد ائتوا شد بود وهمزه جمع شد اول

مکسور ثانی ساکن را قلب بیاء کردیم ایتوا چون همزه وصل بود افتاد وهمزه

منقلب شد بیا یا بالتقاء ساکنین باز عود کرد فی السموات ائتونی کما تقدم نفیر

فی اول الکتاب حلته بفتح لام وسکون فاء نحو ضرب ویلک آمن

بکسر میم صیغه مفرد مخاطب مذکر است از فعل امر حاضر از باب افعال در اصل

ائمن بود نحو اکرم وهمزه جمع شد اول مفتوح ثانی ساکن را قلب با الف کردیم

آمن شد ماضی امن مضارع یؤمن   لتأمنکم بفتح تاء و سکون همزه
صیغهٔ مفرد مخاطب مذکر است از فعل مضارع مجهول با لام و اللام للجار و
والفعل منصوب بان مستتر است بعدها   دیجاکم بکسر جیم و سکون او
صیغهٔ مفرد مغایب مذکر است از فعل مضارع از باب افعال و اصل یجیئ بود
نحو یقیم چون در جای لام همزه واقع شد بجاهم شد یجیئ شد التقاء ساکنین
میان یاء و یاء بالتقاء ساکنین افتاد یجیئ شد و کم مفعول له ماضی
اجاد کاقام   اولوا العلم بلا واو اشباع و در سورهٔ نحل بلا کلمه است
اولوا العلم بضم همزه مع الاشباع و در سوره ده فتح نیز چنین کلمه است   و تغرنه
بکسر راء با لفظه   علیه الله بضم هاء علیه و فتح هاء الله و سبب
ضمها علیه بواسطه تفخیم لفظ الله   و حمّلوه بفتح میم مشدّده
و کف ایدی الناس بکسر دال و فتح یاء   تطؤها بضم همزه مع
الاشباع صیغهٔ جمع مغایب مذکر است از فعل مضارع مثال واوی مهموز ذا
اللام در اصل تطؤون بود از ناصبه در اصل نون تثنیه ساقط کردن تطؤها
شد ولم تعلموهم بیش از این بمعنی خودش نیست و الله بما یعملون در سوره
حجرات نیز کلمه است اول بین یدی الله بفتح دال و کسر هاء   حتی تفیء
بکسر لام

بکسر فاء و سکون او و فتح همزه صیغهٔ مفرده مغایبه مؤنث است از فعل
مضارع منصوب بان مضمره بعد از حتی اجوف واوی مهموز اللام از باب
ضرب یضرب   بئس الاسم الفسوق بکسر لام الاسم در اصل بود بلیئه
تقلیه بود و باین طریق حرکت اسم همزه را بلام داد و همزه اول
و در وصل بلفظ الله است الاسم شد   لا یلتکم بکسر لام و سکون تاء صیغهٔ
مفرد مغایب مذکر است از فعل نفی از ضرب یضرب اجوف یائی ماضی مضارع
لات یلیت نحو باع یبیع و اصل لا یلیت لا یلیت بعد چون لا را ناهیه در اصل حرکت یاء را
بجیم ساقط کرده لا یلیت شد یاء و بالتقاء ساکنین افتاد لا یلت شد در سوره
قاف نیز چنین کلمه است   و دنیاها بفتح یاء مع التشدید و فتح نون مع
الالف والتشدید صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل ماضی از باب تفعیل
اجوف واوی چون مرنا   و اصحاب الرّس بفتح راء مع التشدید و کسر
سین بی نقطه مع التشدید   فی لبس بسکون باء موحده   قال قرینه
فتح همزه نیز که او فعل امر حاضر است از باب افعال ماضی القاء مضارع
یلقی ناقص یائی و در سورهٔ ذاریات نیز چنین کلمه است   کفار بکسر کاف
ثانی   و در بکسر کاف و در سوره ق نیز چنین کلمه است   بل عون بضم

عین مع التشدید صیغهٔ جمع مغایب مذکر است از فعل مضارع
مجهول ماضی و ع یدیع چون مثل یدل   واتبعتهم بفتح تاء
وباء وعین وسکون تاء ثانی مجرد ش تبع   ذریتهم بکسر ذال مع التشدید
وما التناهم بفتح همزه ولام وسکون تاء چون اقمنا من افعال الاجوف
الواوی و ساختن او نحو امتنا اسنتین   کسفا بکسر کاف وسکون سین
وادبار النجوم بکسر همزه و در رسم تا نجم نیز هست   ذو مرة بکسر میم
وفتح راء مع التشدید   ما کذب الفؤاد بفتح کذب با نقطه بعض التشدید
وضم فاء وفتح همزه و در رسم ساعة نیز هست   من الانباء بتقدیم
نون بر با   و ذلوها بکسر لام اصل ذلوی بود یا حذف شد بعد ثقل
اجابی و یکی هم چنین جا بها دیکی   من الکذاب بفتح میم و کسر
نون   مدکر بفتح دال مع التشدید اسم فاعل من باب افتعال ماضیه
ادکر و در رسم یوسف ساختن و کذشت   بحزی من حکمة بفتح میم
من   بطشتنا بسکون تاء مؤلف وفتح شین با نقطه و در رسم
وحمن نیز هست   ایها الثقلین بفتح قاف   من استبرق بالباء
همزه مع کسره زیر آنکه قطع است   مدهامتان بفتح میم ثانی

ما لذینا

مع التشدید چون محادتان ماضی و حامم چون لحاد و در اینجا معنی
مسمی لمه است انه وضع و معنی او برك سبزی ستانکه از غایت سبزی میل
بسیاهی زند   ذو الجلال بکسر ذال با نقطه و در سوره وقع نیز کلمه است
لو فعنها بسکون قاف   علمتم النشاة الاولی با اشباع و در سوره حدید نیز هست
من قبله العذاب بکسر قاف وفتح باء موحده   ان المصدقین والمصدقات
بفتح صاد وفتح دال بی نقطه مع التشدید اسم فاعل است از باب تفعل و اصل
متصدقین بود فاعل فعل باب تفعل صاد واقع شد تاء باب تفعل را قلب
کرده بم و صاد و او صاد او ادغام کرده متصدقین و متصدقات شد   بنا
بتقدیم نون بر با   فذرنها النبوة بکسر ذال مع التشدید وفتح یاء مع ا
التشدید و در رسم مجادله نیز چند کلمه است   ان یتماسا بتشدید سین بی نقطه
مع الالف صیغهٔ تثنیهٔ مغایب مذکر است فعل مضارع از باب تفاعل
تماس و اصل یتماسان بعد نحو تعاد باجتماع جنسین شد اول ساکن و
ادغام کرده تماس شد و اصل ان یتماسا یتماسان بود نون نصب ساقط
شد   کبتوا کما کبت الذین و در رسم ما بتقدیم باء بر تاء   یرادون
بتقدیم باء وفتح واو الف وضم دال مع التشدید مع الاشباع صیغه

جمع مخاطب مذکر است و فعل مضارع از باب مفاعلة بمعنی اواوی
و مضاعف در اصل یرادون بود نحو یضارّ و بود اجتماع جنسین شد
جنس اول ساکن و ثانی ادغام کرده یرادّون شد   او انباؤهم
بفتح همزه و نون جمع نبأ و در سوره حج مبنی هست   ما انقمهم بکسر قاف و فتح
عین بلانقطه صیغه مؤنث است از اسم فاعل ماضی منفی مضارع
یشفع   و من یشاقّ الله بکسر قاف مع التشدید مجزوم بمن است فعل
مضارع مضاعف است از باب مفاعلة در اصل یشاقق بود نحو یضارب
من جاء و من در اصل جزم یشاقق شد اجتماع جنسین شد ثانی ساکن حرکت
ثانی علامتی است و علوضی اعتباری نیست لهذا جنس اول ساکن و در ثانی ادغام
کرده التقاء ساکنین شد لهذا جنسین بکسر حرکت منع القول الخلیل نحوی
الا کن الاصل حرکت بالکسر من یشاق شد و بجسب علامت بالفتح و قرائت
جایز است کالا یخفی   او لو بالاشباع در ساختن ذکر شد
ما انقمها بکسر قاف و فتح واو   خالدین بالکلام و فتح دال بلانقطه و در سوره
ممتحنه مبنی حین کلمه است   بیراد بضم یاء و فتح همزه مع الالف و ضمه همزه
ثانی بلا و اشباع   بعصم الکوافر بکسر یاء عجاده و کسر عین و فتح ره
وصفیاتن

وصفتی هست   لیطفؤا بضم همزه مع الاشباع صیغه جمع
مغایب مذکر است از باب افعال مهموز اللام ماضی کننده است
بفتح الکم بکسر فاء و سکون و فعل مضارع است و جواب امر وقع است
که تؤمنون و تجاهدون باشد مجزوم مثل الکو بهامانی آمنوا و جاهدوا
ولیس جواب استفهام فی صدر الایة لا ان غفران الذنوب لا ینفعک الا
بالعمل لاجل الایمان و الجهاد کا قال ابن هشام فی شرح القطر   من انصاری
بفتح من و در سوره جمع است و در سوره صف نحن انصار الله هست
استغفرت بفتح همزه ذکر که این همزه همزه استفهام است در اصل بود
همزه استفعال حذف وصل است بسبب همزه استفهام بیفتاد استغفرت
وانفقوا بفتح همزه نحو اکرموا فعل امر حاضر است از باب افعال
فاصدق بفتح صاد مع التشدید صیغه متکلم وحده است
از فعل مضارع از باب تفعل در اصل اتصدق بود نحو اتفرق تاء التفعل
باب تفعل صاد واقع شد تاء را طلب صاد کرده و صاد را در صاد
ادغام کرده اصدّق شد و بعد از فاء مقدم شده و در سوره تغابن هست
و احصوا العدة بفتح همزه صیغه جمع مخاطب مذکر است فعل امر

از باب افعال ناقص یائی مهموز الفاء بود نحو اکرهوهن بیا
ثقیل بود و با قبل واو بعد از سلب حرکت ما قبل یا با التقاء ساکنین
بیفتاد او حصول شد   ملتس بکسر همزه و سکون سین یی لفظه
نحو علو امثال یائی مهموز العین   ولولا شان الاحسان القدم همزه
بدل واو اشباع و در سوره لحو نیز هست دنبا احمد بفتح همزه نحو اکرم
و در سوره ملک نیز هست   اهلکنی الله بکسر نون و فتح همزه
و فتح یا و در معنی بفتح میم و   ماؤکم بضم همزه بدل واو اشباع
و در سوره قلم نیست و در سوره الحاقه نیز هست   هاؤم اقرؤا بضم
همزه بدل واو اشباع او اسم فعل است بمعنی خذوا و دو سوره   سلسلة
بکسر همزه و سین و در سوره معارج نیز هست من عذاب یومئذ بکسر
میم و یجوز الفتح کالتقدم و در سوره نوح نیز هست واستکبروا استکبارا
بسکون همزه ثلثین و ... بکسر تا و فتح یا و در سوره جن نیز هست
بخسا ... و در سوره مزمل نیز هست   المزمل
بضم میم و فتح زا با نقطه مع التشدید و کسر میم مع التشدید
صیغه مفرد مذکر است از اسم فاعل از باب تفعّل مهمل مثل
بود نحو تفرد.

بود نحو متفرد فاء الفعل باب تفعّل زاء واقع شد تا را قلب بزاء کرده
و زاء را در زاء ادغام کرده مزّمّل شد همای آن مزمّل مضارع مزّمل نحو یتشقّق
یتشقّق کان تغیر اولی النعمة بضم همزه بدل واو اشباع و فتح نون النعمة ثم
من ثلثی اللیل بفتح ثاء مثلثه و کسر یاء التحتانیة و زیر که او تلبیه است
وجر حکمی بیاء مفتوح ما قبل است مهمل من ثلثین بود نون بسبب
اضافه افتاده من ثلثی مثل اوجهه و فتح التقاء ساکنین یاء متحرک شد
بحرکت کسر من ثلث اللیل [illegible] نحو اعطی من [illegible] ولیه   واقرضوا
الله بفتح همزه و هو فعل امر از باب افعال نحو اکرموا و در سوره مدثر نیز
المدثر نحو المزمل [illegible] فاء الفعل باب افتعال [illegible] واقع شد
تکبیر بفتح کاف نحو [illegible]   اذا دبر بسکون ذال [illegible] والف
و هل [illegible]   لا اسل الکبر بفتح لام و کسر همزه و در سوره قیامه نیز
والتفت الساق بفتح واو سکون لام با [illegible] همزه [illegible] فتح تاء
مع التشدید و کسرها نحو صیغه مفرد مغایب [illegible] است از فعل ماضی
از باب افتعال مضاعف است مهمل الفاء بود نحو الکشف [illegible]
و در ثانی ادغام کرده التفت شد [illegible] الساق بضم قاف بدل [illegible]

بحیل شود و تحمّل الخبر منا یا وتحمّل الحرث و در سوره و هر نیز هست اول کوه را
بالتنوین وی تلوین هرده و ضلّ از شود و دوم صنتهم بکسر سین بی نقطه
وسکون ناء و فتح تاء و سیم منشق بفتح تاء مثلثه نه شین معجمه جهارم
ثم بفتح مثلثه و در سوره [illegible] نیز هست و از
بفتح ذاء معجمه مع التشدید و بفتح کاف مع لا لف الشدید و هو فعل ماضی
من باب التفعل اصله یتزکی بود ثقلت التاء و ادغمت الزاء فی الزاء
کاتقدم لفظیة انما کذلک یزکی و ماضیها ازکی و دوم لکل امری
بکسر لام و سکون میم و در سوره [illegible] نیز هست ثم امین بفتح تاء
و در سوره انفطار نیز هست که اما بکسر کاف و تتقلبهم تاء علی الکاتبین
و در سوره تطفیف نیز هست اول للمطففین بفتح طاء مؤلف [illegible]
لتشدید وکسر فاء اول مع التشدید اسم فاعل است از باب تفعیل ساکن
طفف و دوم او وزنوهم بفتح همزه و سکون واو و فتح واو دوم
سیم فلیتنافس بفتح فاء و کسر سین بی نقطه من باب تفاعل ماضی
تنافس جیم تضارب و در سوره انشقاق نیز هست کذلک المثنی البرج
و الطارق و در سوره اعلی هست اول غثاء بضم غین بکنقطه و ثاء

سه نقطه

سه نقطه و دوم لفی الصحف الاولی بالا اشباع و در سوره غاشیه نیز
هست اول لذی بکسر لام و ذاء با نقطه و سکون یاء و دوم
ارم بکسر همزه و فتح راء مع میم سیم جابوا الصخر بفتح راء جهارم [illegible]
لون و علی مع التشدید بجیم و لا تحاضون بفتح تاء [illegible]
از فعل نفی از باب تفاعل و اصله لا تتحاضون [illegible]
اول [illegible] ادغام [illegible] لا تحاضون [illegible] تاء [illegible] لا تحاضون
[illegible] یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی بضم تاء [illegible] جمع وکسر
ذلک و در سوره بلد نیز هست اول النجدین بسکون جیم [illegible]
بالضم و سکون واو و در سوره شمس نیز هست ناقة الله [illegible]
از [illegible] ارض [illegible] و در سوره لیل نیز هست للآخرة و الاولی [illegible]
وفتح تاء و ضم همزه اولی مع الاشباع و در سوره ضحی و الم نشرح [illegible] و در سوره
نیز هست [illegible] بکسر سین و سکون یاء و کسر [illegible] و در سوره علق [illegible]
[illegible] و در سوره بینه نیز هست [illegible] اشباع [illegible]
و در سوره فیل بحجارة بکسر یاء [illegible] نقطه و در سوره قریش لایلاف
بکسر لام و همزه و در سوره ماعون [illegible] بضم [illegible] علی

١٦٩٠٩
٢٠٨٠٧٤

مع الشكر لله ودر بودن كون آنّا اعطيناك الكوثر بطريق نحو بلدو كاف
خبر منصوب بمتصل ونكند وكان الكوثر ودر معنا كافرون والبين بى بكسر
وفتح يا وكسر نون ودين لان اصله دين بود حذفت الياء ودر معنى الى
لعبد وثبت ثانى بدون تا است ودر معنا ناس مع الجنة بكسر جيم است
اللهم احفظنا من شر الجن والناس بحق محمد واله الطاهرين تمت
الكتاب بعون الملك الوهاب در شهر رمضان در محله كهنه بيد اقل
الطلاب سيد جليل ابن سيد حسن طباطبائى تاريخ شهر ربيع الاول
في ليل الثالث في سنة ١٢٦٢

عزيزى رحمت ايزد كسى باد
كه كاتب را بالحمدى كند ياد
خطم مغشوش است [illegible]
عيبم مكن كه [illegible] نوشتم

نوشتم بدان
تو خود دانى كه [illegible]
[illegible]
[illegible]
حكيم لا علاج [illegible] نوشتم
[illegible] پناه
جفا اين كاغذ كه من كردم پناه